

مناظر انسانی سرزمین من

تاملی بر شعر مناظر انسانی سرزمین من
سروده: ناظم حکمت، ترجمه: ایرج نوبخت

ضیاءالدین ترابی



«ناظم حکمت» شاعر بلند آوازه ترک، در ایران نامی آشناست و شعرهایش از مدت‌ها پیش به فارسی ترجمه شده است؛ شعرهایی زیبا، تاثیرگذار با درون مایه‌ای قوی و انسانی. اما در بین شعرهای ناظم حکمت شعر بلند «مناظر انسانی سرزمین من» جایگاه ویژه‌ای دارد. گرچه ناظم حکمت در سرودن این شعر هم مثل بقیه شعرهایش از زبان محاوره مردم و آهنگی برخاسته از هم‌نشینی واژگان بهره می‌برد کلیت این اثر و فضای خاص آن و محتوایی که شعر در پی به تصویر کشیدن آن است، در حدی است که این متن بلند را با شعر به مفهوم رایج کلمه متمایز می‌سازد. به عبارتی «مناظر انسانی...» تنها شعر نیست، بلکه مجموعه‌ای است از شعر، داستان، تاریخ و حتی جغرافیای سرزمینی که شاعر در آن متولد شده و زندگی کرده است و به اصطلاح این شعر بلند در حقیقت آن گونه که مصطلح است، یک «شعر - زندگی نامه» است، اما نه درباره زندگی و سرگذشت خود شاعر، بلکه زندگی نامه‌ای درباره مردم ترکیه و خود شاعر، بلکه زندگی نامه مردم ترکیه و دردها و رنج‌های آنان است. مردمی که برخی در روزهای آزادی شاعر در کنار وی زندگی کرده‌اند و برخی در زندان‌های ترکیه. زندانیان تیره بختی که از شدت فقر و بی‌دانشی به سوی بزه کاری کشیده شده‌اند و به جرم خلافتکاری و گاه خلافتی جزئی به زندان افتاده‌اند. مردمی که بی‌هیچ ادعایی زحمت می‌کشند کار می‌کنند و چرخه هستی را می‌چرخانند و تاریخ را می‌سازند تاریخ سازانی که هیچ‌گاه نامشان در تاریخ‌های رسمی تاریخ‌نویسان نمی‌آید. ناظم حکمت در پی نوشتن چنین تاریخی است. تاریخی از مردم و «مناظر انسانی سرزمین من»، شعر تاریخ است شعری که ناظم حکمت آن را در زندان و در سال ۱۹۴۱، یعنی هنگام آغاز حمله آلمان نازی به روسیه می‌سراید و با نگاهی به گذشته‌های دور و نزدیک تاریخ بین دو جنگ جهانی اول و دوم سرزمین و مردم سرزمین‌اش را به شعر می‌کشد:

«ایستگاه حیدر پاشا
بهار ۱۹۴۱، ساعت پانزده»

بر روی پله‌ها، آفتاب
خسته‌گی
و اضطراب
مردی ایستاده بر پله
به چیزهایی می‌اندیشد
لاغر، ترسو
دماغش نوک تیز و دراز
گونه‌ها، آبله‌گون
مرد روی پله‌ها، اوستا غالب»

و این قطار، قطار شعر است که تا چند لحظه دیگر
از ایستگاه به راه می‌افتد، می‌رود تا همراه با مسافران،
که همه‌گی از محکومان زندانی‌اند به گشت و گذاری
شاعرانه بپردازند، هرچند نه در جهان واقع و عینی،
بلکه در تخیل و خاطره شاعر:
«در ایستگاه حیدر پاشا
بهار از راه می‌رسد
با بوی ماهی و دریا
با ساس‌ها در تخته کوب‌ها
از پله‌ها بالا می‌روند
از پله‌ها پایین می‌آیند
بر پله‌ها می‌ایستند»

و در همین رفت و آمدهاست که شخصیت‌های
شعری «مناظر انسانی» یکی یکی از راه می‌رسند
و قطار با مسافران به راه می‌افتد. با شخصیت‌هایی
چون کمال که پسر بچه‌ای است پنج ساله، ادویه
خانم که یک دامادش پیش نماز است دختری که
کارگر جوراب بافی است و دیگران از زن و مرد و پیر
و جوان، که تعدادشان زیاد است. اما در بین این افراد
چند نفری هستند که از شخصیت‌های اصلی
داستان‌اند، شخصیت‌هایی که در همین ایستگاه
آغازین سوار قطار می‌شوند مثل خلیل، فؤاد و سلیمان
و نیز کریم که نوجوانی بیش نیست و تا پایان سفر
و شعر حضور دارند. شاعر، مسافران یا زندانی‌ها را
یکی یکی معرفی می‌کند یا مستقیم یا غیر مستقیم:
«فؤاد

اوستای ظریفکاری گشتی سازی است
در نوزده ساله‌گی زندانی شد
سه رفیق پرده‌ها را کشیده بودند
کتاب می‌خواندند
برای همین هم زندانی شدند»

و دو دوست فؤاد در حقیقت همان خلیل و سلمان‌اند
که پیش از این نامشان رفت. شعر با حرکت قطار
آغاز می‌شود، جان می‌گیرد، با تصویرهایی از درون

و بیرون قطار و از چشم اندازهای طبیعت و انسان:
«قطار پانزده و چهل و پنج، نعره زنان گذشت
ویلاهای بتونی
ویلاهای بتونی
دریا چون شیر سفید بود
و رنگ باخته زیر نور خورشید
بر روی جاده آسفالت
به سوی پلاژ در حرکت‌اند
حصیر کلاه‌های پت و پهن

چون گل‌های زرد درشت، تکان تکان می‌خورند.
در همین گزارش جزء به جزء حرکت‌ها و انسان‌هاست
که شعر شکل می‌گیرد و حتی موسیقی خود را از
موسیقی حرکت چرخ‌های قطار بر ریل به دست
می‌آورد:
«سر کاظم،
با تکان‌های واگن
کژ و مژ می‌شود
و می‌اندیشد:

«مناظر انسانی...» تنها
شعر نیست، بلکه
مجموعه‌ای است از شعر،
داستان، تاریخ و حتی
جغرافیای سرزمینی که
شاعر در آن متولد شده و
زندگی کرده است و به
اصطلاح این شعر بلند در
حقیقت آن گونه که
مصطلح است، یک «شعر -
زندگی نامه» است

ممد جیک، ممد
ممد جیک، ممد
مداوم و بی انقطاع
با تلقی خلق چرخ‌ها
(هر آن سریع تر و خشن تر)
تکرار می‌شود:
ممد جیک، ممد
ممد جیک، ممد
بدین ترتیب شعر شکل می‌گیرد و در طول آن شاعر

مثل راوی ناظر داستان یا دانای کل، در همه جا
حضور دارد، گاه در داخل واگن‌ها، کنار محکومان،
گاه در بیرون قطار بین مردم کوچه و بازار و گاه در
اداره‌های دولتی و در بین دولتمردان و طبقه مرفه
و مسلط جامعه، به ویژه آن‌جا که شاعر سرنشینان
قطار اولی را مدتی به حال خود وا می‌گذارد و به
سراغ قطار دومی می‌رود که با اندکی فاصله زمانی
از همان ایستگاه حیدر پاشا به راه می‌افتد، البته به
سمت مقصدی معلوم، قطاری که قطار سریع السیر
آناتولی است، لوکس و تمیز و مرتب با مسافرانی از
قشر مرفه جامعه از تاجران، دلالان، نظامیان و حتی
خارجیان و در چنین گشت و گذاری است که شاعر
با تلفیقی از شعر، داستان، خاطره تاریخ و سرگذشته
به بازگویی گوشه‌ای از تاریخ و سرنوشت وطنش
می‌پردازد، آن هم در فاصله بین دو جنگ جهانی،
و به قول خودش تاریخ قرن بیستم «وطنش را
می‌نویسد». از آغاز جنگ جهانی اول و جنگ
امپراطوری عظیم عثمانی با اروپاییان و در نهایت
شکست و سقوط امپراطوری کهن سال عثمانی
(ترکیه) و پی‌ریزی جمهوریت و تشکیل دولت جدید
در بازمانده این امپراطوری بزرگ، که پرداختن به
تک تک آن‌ها البته از حوصله این مقال بیرون است.
مجموعه این حادثه و سرگذشته‌هاست که از شعر
بلند «مناظر انسانی سرزمین من» شعری می‌سازد
خاص و خواندنی، و شعری بلند که در هفده هزار
سطر سروده شده است و خود بازمانده شعری است
به مراتب بلندتر - که به قول شاعر در شصت هزار
سطر سروده شده بود - و بقیه شعر به دلیل پراکنده‌گی
در بین دوستان و آشنایان دور و نزدیک به مرور
زمان از بین رفته و آن‌چه در این کتاب گرد آمده تنها
بخش باقیمانده این حماسه داستانی بلند است، که
به تازه‌گی توسط مترجم خوب و توانا ایرج نوبخت
از ترکی استانبولی به فارسی ترجمه شده است، با
زبان و بیانی ساده و صمیمی، البته به نوعی آهنگین
و دلنشین. گفتنی است که اصل شعر در ۵ دفتر
یامجلد تنظیم و تدوین شده است که در ترجمه به
فارسی و چاپ، به خاطر این‌که دفتر پنجم شعر در
مقایسه با دیگر فصل‌های آن بسیار کوتاه است،
همراه با دفتر چهارم در یک جلد چاپ و منتشر شده
است که مجالی است مناسب برای مطالعه دوستداران
شعر.